

یادآوری و اصلاح درباره «حیره الفقها و خجلة الفصحا»

سید محمد مهدی جعفری

پژوهشگر

در گزارش میراث شماره ۵۲ و ۵۳ (مرداد-آبان ۱۳۹۱) در مقاله
پر بار آقای علی صفری آق قلعه درباره «حیره الفقها» کراراً — چه
در عنوان و در چه در مواضع مختلف این نوشتار — «فقها» و
«فصحا» (جمع فقیه و فسیح) به صورت غیر ممدود و به هیأت
مقصور آمده است، و در چند رسم الحروف کاتب چنین باشد.
دیگر آنکه به گاه نام بردن از یکی استادان مؤلف (علاء
مفتی) به نام صدرالدین و عموی وی ملقب به عمادالدین جندی
(ص ۱۷۷ نسخه) عبارتی را از علاء بخاری به استشهاد می آورد
که نتیجه مبتنی بر آن و صیب به واقع نیست.
علاء مفتی در این فراز می گوید:

پیش از این چون به شهر نیشابور رسیدم از خدمت
مولانا اعظم سلطان القضاة فی العالم صدر الملة و
الدین سلّمه لله اجازت فتوی نوشتن خراسان را التماس
کردم و مولانا گفت مسأله ای از عمّ خود مولانا عمادالدین
جندی رحمه لله سماع دارم و در خراسان کس این
مسأله را نمی داند. از تو سؤال کنم اگر بدانی چهار شهر
خراسان را تو را اجازت بنویسم و این مسأله پرسید به
خاک پای مخدوم که در این مسأله سه روایت به مولانا
سلّمه لله نمودم و چهار شهر خراسان را اجازت ید خود
بنوشت. نویسنده فاضل مقاله پس از آوردن این فقره
چنین استنتاج نمودند که مآتن «حیره الفقها»، فقیهی
مذکر و مسأله گویی عادی بوده و گواه بر آن را صادر
نمودن اجازة فتوای تنها چهار شهر توسط قاضی
صدرالدین برای علاء مفتی دانسته اند، چرا که اگر او
شخصی با پایه علمی بلند بود اجازة او این چنین
محدود صادر نمی شد.

باید عرض کنم که عبارت «چهار شهر خراسان» اصطلاحی
است که در سده های ششم و هفتم هجری به مثابه چهار حدّ و

جہات اربعه خراسان بزرگ، شہرِ او بوده و در عبارت گویندگان
نامدار خراسانی نیز بارها آمده است که دارا بودن حکم و اجازة
این چهار شهر بزرگ خراسان در قوّة حکم گذاری جملگی
ملک خراسان بوده است. نمونه را فتوحی بلخی از شاعران عصر
سلطان اعظم سنجر (م ۵۵۲ق) و معاصر انوری که قطعۀ ذیل را
به وی (انوری) بسته، اصطلاح «چهار شهر خراسان» را این گونه
در اشعارش آورده است:

چهار شهر است خراسان را در چهار طرف
که وسطشان به مسافت کم صد درصد نیست
گرچه معمور و خرابش همه مردم دارد
نه چنان است که آبستن دیو و دد نیست
مصر جامع را چاره نبود از ید و نیک
معدن زر و گهر بی سرب و بُسَد نیست
مرو شهری است به ترتیب همه چیز در او
جدّ و هزلش متساوی و هری هم بد نیست
بلخ شهری است در آکنده به اوباش و رنود
در همه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست
حبّذا شهر نیشابور که در روی زمین
گر بهشت است همان است و گرنه خود نیست

(مأخذ: یادنامه شیخ طوسی، به کوشش محمد واعظزاده، مشهد، دانشگاه
فردوسی، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۱۳).

بنابراین نه تنها تعبیر سابق الذکر مؤید نیست، بل نسبت به
مقصود مبعد است.

نکته دیگر آن که در ص ۸۹، در ادامه نوشتار، عبارت دعایی
پس از نام شهر نیشابور (عمرها لله تعالی) به صورت مشدد آمده
که برابر قواعد ادب عرب می باید به تخفیف باشد. در
فرهنگواره های دوزبانه کهن عربی - فارسی خاصه فرهنگ های
مختص به مصادر تازی، مصدر ثلاثی مزید فیه «تعمیر» و
مشتقات فعلی آن (عَمَّرَ، یُعَمِّرُ) را برای زندگی بخشیدن و اعطای
حیات به انسان و اطالة نمودن آن به کار برده اند؛ نظیر عنوان کتاب
سجستانی «المعمّرون والوصایا» و ... مصدر ثلاثی مجرد
«عمران» و افعال مشتقّه (عَمَّرَ، یُعَمِّرُ) را از برای آثار و ابنیه و بقاع
و بلاد در کار می آورده اند. مثل آیات قرآن درباره عمران مساجد که
آورده است: «أَنَّمَا یُعَمَّرُ مساجد لله ...» فلذا عبارت دعائیه پس
از نیشاپور می بایست به نحو «عمرها لله تعالی» بیاید. گرچه
این هفوت مانا که ناشی از سهو مطبوعه باشد، نظیر عبارت
دعائیه ای که چند سطر پس تر برای «... ملک الاسلام بهاء
الدولة و الدین المزیانی — زیده معالیه — ...» به کار رفته و به
جای «تای» مبسوطه (زیدت) از «تای» مربوطه استفاده شد.

